



۲۰۱۷/۰۸/۱۰



محمد ولی آریا

یک نسخه کشته دیگر

اخیراً مطلبی را به قلم جناب محترم داکتر سخی اشرف زی در سایت آریانا افغانستان مبنی بر تردید «تغییر نظام سیاسی» در افغانستان مطالعه کردم، حاکی از آن بود که یک عضو محافظه کار پارلمان انگلستان پیشنهادی را زیر عنوان « طرح سی » به وزیر خارجه آن کشور ارائه کرده و احتمال آنکه این طرح به مقامات واشنگتن نیز ارائه شده باشد، وجود دارد.

این طرح که ما هنوز جزئیات آنرا به خوبی نمی دانیم؛ مگر به خوبی می توانیم اهداف پس پرده آنرا با آگاهی و تجارب تاریخی ای که از نیاات قدیم و اقدامات جدید برتانیه در افغانستان و جهان داریم، دریابیم، چنین است که باید افغانستان به هشت منطقه تقسیم گردد و برخی از این مناطق به تصرف طالبان و هم طرازان شان گذاشته شود.

نویسنده این سطور در سال « دوهزار و ده » نیز با چنین پیشنهادی که از جانب یکی از سفرای غربی در هند مطرح شده بود مواجه شده است که در تقبیح و تردید آن در مضمونی تحت عنوان «یک نسخه کشته» در جریده مساوات، پرده از نتایج چنین اقدام خلاف تمامیت ارضی و ضد منافع ملی مردم افغانستان برداشتیم و در نتیجه نهاد های ملی و حتی رژیم سیاسی در افغانستان آنرا تردید و نکوهش کردند که این توطئه به مثابه یک آتش ستراتیژیک، به زیر خاکستر پنهان شد اما قراریکه دیده می شود هنوز خاموش نشده است.

این طرح در مقطع کنونی زمان که در برتانیه و ایالات متحده، رژیم های محافظه کار افراطی حاکم اند و در مورد آن تعاطی و یا توافق نظر بین دو کشور نیز صورت گرفته است، زنگ خطرست که به شدت ملت افغانستان را تهدید می کند. زیرا احتمال جدیی وجود دارد که این طرح بخشی از ستراتیژی ای باشد که لندن و واشنگتن برای تعیین سرنوشت ملل جهان روی دست دارند که اگر چنین واقعیت ناگواری بر کشور ما سایه انداخته باشد، نباید سپر انداخت و اشک ریخت؛ بلکه باید به پا ایستاد و صدای آزادی و استقلال و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی را با استفاده از کلیه وسایل نیرومند اطلاعات جمعی به گوش جهانیان آگاه و آزاده رساند. و به طراحان این تقسیمات حالی کرد که دیگر زمان بی خبری و جهل تاری در برخورد با حيله گری ها گذشته است و اگر احياناً این آب زور سر بالا هم برود، در آنجا ایستاده نخواهد شد و با داعیه برحق و منطق انسانی و اتکاء بر وجدان بشری، این آب دوباره فرو خواهد ریخت.

اگر چه جناب داکتر صاحب اشرف زی احتمال داده اند که شاید این طرحی برای یک ساختمان فدارالی در کشور باشد که خود آنرا با منطق قوی و درک عمیق سیاسی جواب گفته اند که تصمیم مبنی بر اینکه یک کشور به صورت فدرالی و یا مرکزی اداره شود مربوط به خود یک ملت است نه به «بکنگهام» نشینان.

بلی این ملت افغانستان است که باید ببیند که موقعیت جغرافیایی، وضعیت دموگرافیک، ساختمان قبیلوی، سازمان سیاسی، شعور ملی، مراکز قدرت و نتایج تفکیک ارضی در کشور چسان است؟ و واقعیت های سیاسی و اجتماعی کنونی باز گوینده چه عواقبی در غلتیدن به فدرالیزم و یا مرکزیت خواهد بود؟

ما مطمئن هستیم که در طرح لندن، نه بینشی چنین بوده است و نه نییتی چنان.

اما سؤال های اساسی هنوز بی جواب مانده اند و آن است که این بخشندگان از کیسه خلیفه آیا به گریبان خویش نگریسته اند که پنجاه کشور قدرتمند جهان با هزاران سپاه و ساز و برگ نظامی و سلاح های محیرالعقول خود نتوانستند و یا نخواستند که بر دوسه هزار نفر پیروز گردند. روزی که اینها در افغانستان لشکر کشیدند. تنها طلبان و القاعده بود که با یک شرفه پای صحنه را گذاشتند و رفتند، اما با استقرار این قوای جهانی، آنها دوباره تمویل و مسلح شدند و کسی جلو آنها نرفت، حال هیولای کشنده داعش در کنار آن تولد یافته است که با کشتن ها و آتش زدن ها و اختطاف ها و ویرانگری ها، روی اسلاف را چنان سفید کرد که اکنون کشورهایی چون روسیه و ایران و پاکستان با سرفرازی، طالبان این کفن کشان کهن را حمایه و تمویل و تسلیح می کنند و بلند گو های جهانی چنان تبلیغ می نمایند که گویا یک مار را توسط مار دیگر می کشند؛ اما دریغا خوب می دانند که آنها جز یک «مار دو سر» چیز دیگری نیستند.

با ورود قوای بین المللی که طالبان رانده شدند، افغانستان «چهل فیصد» افیون جهان را تولید می کرد و حال با استقرار قوای جهانی «نود و نه فیصد افیون» را تولید می کند. با ورود قوای بین المللی، طالبان خارج شدند و احتمال می رفت دیگر برگشته نخواهند توانست؛ اما با استقرار قوای جهانی، طالبان برگشتند و اکنون که «شصت فیصد» کشور را در تهدید خویش دارند و کارسازان جهانی می خواهند برای این خرابکاران و دهشت افکنان، سرزمین و خانه جدا گانه ای بسازند که از یک سوی مضحکترین و از سویی کشنده ترین برای ملت افغانستان آن است که یک گروه بی رحم و خون ریز و وابسته اجانب مغرض که تا دیروز در دشت ها و کوه ها پراکنده بودند و می توانستند زندگی و حیات و امنیت یک ملت سی میلیونی را سیاه و تاریک سازند، هرگاه این قوای مخرب، صاحب یک حدود ارضی معتبر و تضمین شده گردد و بتواند قدرت سیاسی ای را در یک ساحه ارضی به وجود آورد و مطمئناً روابط خارجی آن نیز شاید توسط برتانیه زمینه سازی شود و کمک های مستقیم و بی دریغ از منابع معلوم و نامعلوم به دست آرد، آیا چنین یک ساختمان هراس انگیز به مثابه یک دولت مقتدر تروریست عمل خواهد کرد؟ یا آنکه منبع خوبی برای تربیه و صدور دهشت افکنان به تمام ملل نافرمان، خواهد بود.

صرف نظر از آنکه چسان کشورهای اسلامی و ملل مسلمان با این شلاق کوبیده شدند و رمقی در جان شان نماند و حال جهان غرب با نفوذی که در سازمان ملل دارد شاید با اکثریت آراء این دولت زاده ترور را جز خانواده صلحدوست جهانی اعلام کند. و آن نقاضت دستوری که طالبان ادعا می کردند که دست به آدم کشی و خرابکاری می زنند برای آنکه دگر دینان به کشور آمده اند، حل و فراموش خواهد شد.

اما افغانستان که در پنجه یک استبداد جناحی جنگ سالاران و زرسالاران قدرت طلب محلی افتاده است، با اعمال چنین طرحی چاقوی همه قدرت پرستانی، دسته خواهد یافت که منتظرند چه وقت این کشور پارچه پارچه می شود تا این خود بینان حقیر بر هر پارچه آن، سلطنتی برای خویش بسازند که در آن صورت افغانستان نه به یک واحد اصولی فدرالی بلکه به اغتشاش سرای خونین مبدل خواهد گردید.

این پارچه‌هایی که نه بر اساس منافع ملی و نه بر طبق یک سنجش آگاهانه ملی، به میان آمده‌اند، به واحد‌های دشمنانه خصومت بار و خشونت انگیز در پنجه قدرت طلبان محلی خواهند افتاد که ملت افغانستان در آن روز مجبور خواهد بود برای ادامه حیات، به کشور نو تشکیل و برخوردار طالبان پناه ببرد.

ملت افغانستان تجارب بسیار تلخ و خونینی از این طرح‌های شکننده ملی توسط «دیورند» ها و «مکمهان» ها و حکمیت‌های شر انگیز آنها در مسایل ملی خویش دارد که چون زخم ناسوری بر قلب مردم ما خله می‌زند. ما این شکستن‌ها و پیوند‌های استعماری را در کلیه مستعمرات آسیا، افریقا و امریکای لاتین دیده‌ایم که چون خنجر بر پشت این ملل فرو کرده شده است و تا حال که ده‌ها سال از آن می‌گذرد جنگ‌ها و خصومت و دشمنی‌ها ناشی از آن چه خون‌هایی از این ملل که نه ریخته است و چه سان عرصه‌های زندگی این مردمان را تاریک و ظلمانی ساخته است.

سر چشمه باید گرفتن به بیل

